

سلام المؤمنین
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

پیشوای پنجم

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

علی نظری منفرد



پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام

نویسنده:

علی نظری منفرد

ناشر چاپی:

حوزه علمیه قم مؤسسه عمران مساجد

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	دانش امام علیه السلام
۷	اخلاق امام علیه السلام
۸	امام علیه السلام و امویان
۹	امام علیه السلام با مخالفان احتجاج می کند
۱۰	ضرب سکه‌ی اسلامی به دستور امام باقر علیه السلام
۱۱	اصحاب امام علیه السلام
۱۲	شهادت امام علیه السلام
۱۲	پاورقی

پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام - نظری منفرد، علی [http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines]

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم امام ابو جعفر، باقر العلوم، پنجمین پیشوای ما، جمعه‌ی نخستین روز ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود. [۱] او را «محمد» نامیدند و «ابو جعفر» کنیه و «باقر العلوم» یعنی «شکافنده‌ی دانشها» لقب آن گرامی است. به هنگام تولد هاله‌ای از شکوه و عظمت نوزاد اهل بیت را فرا گرفته بود، و همچون دیگر امامان پاک و پاکیزه به دنیا آمد. امام باقر (ع) از دو سو-پدر و مادر-نسبت به پیامبر و حضرت علی و زهرا علیهم السلام می‌رساند، زیرا پدر او امام زین العابدین فرزند امام حسین، و مادر او بانوی گرامی «ام عبد الله» [۲] دختر امام مجتبی علیهم السلام است. عظمت امام باقر (ع) زبانزد خاص و عام بود، هر جا سخن از الایبی هاشمیان و علویان و فاطمیان به میان می‌آمد او را یگانه وارث آن همه قداست و شجاعت و بزرگواری می‌شناختند و هاشمی و علوی و فاطمیش می‌خواندند. راستگوترین لهجه‌ها و جذاب‌ترین چهره‌ها و بخشنده‌ترین انسانها برخی از ویژگیهای امام باقر علیه السلام است. گوشه‌ای از شرافت و بزرگواری آن گرامی را در گزارش زیر می‌خوانیم: پیامبر (ص) به یکی از یاران پارسای خود «جابر بن عبد الله انصاری» فرمود: ای جابر! تو زنده می‌مانی و فرزندم «محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» را که نامش در تورات «باقر» است در می‌یابی، بدان هنگام سلام مرا بدو برسان. پیامبر در گذشت و جابر عمری دراز یافت - و بعدها روزی به خانه‌ی امام زین العابدین آمد و امام باقر را که کودک خرد سال بود دید، به او گفت: پیش بیا ... امام باقر (ع) آمد. گفت: برو ... امام باز گشت. جابر اندام و راه رفتن او را تماشا کرد و گفت: به خدای کعبه سوگند آیینی تمام نمای پیامبر است. آنگاه از امام سجاد پرسید این کودک کیست؟ فرمود: امام پس از من فرزندم «محمد باقر» است. جابر برخاست و بر پای امام باقر بوسه زد و گفت: فدایت شوم ای فرزند پیامبر (ص)، سلام و درود پدرت پیامبر خدا (ص) را بپذیر چه او ترا سلام رسانده است. دیدگان امام باقر پر از اشک شد و فرمود: سلام و درود بر پدرم پیامبر خدا باد تا بدان هنگام که آسمانها و زمین پایدارند و بر تو ای جابر که سلام او را به من رساندی. [۳].

دانش امام علیه السلام

دانش امام باقر علیه السلام نیز همانند دیگر امامان از سر چشمه‌ی وحی بود، آنان آموزگاری نداشتند و در مکتب بشری درس نخوانده بودند، «جابر بن عبد الله» نزد امام باقر (ع) می‌آمد و از آن حضرت دانش فرا می‌گرفت و به آن گرامی مکرر عرض می‌کرد: ای شکافنده‌ی علوم! گواهی می‌دهم تو در کودکی از دانشی خدا داد برخوردار [۱۰]. «عبد الله بن عطاء مکی» می‌گفت: هرگز دانشمندان را نزد کسی چنان حقیر و کوچک نیافتم که نزد امام باقر علیه السلام، «حکم بن عتیبه» که در چشم مردمان جایگاه علمی والایی داشت در پیشگاه امام باقر چونان کودکی در برابر آموزگار بود [۸]. شخصیت آسمانی و شکوه علمی امام باقر (ع) چنان خیره کننده بود که «جابر بن یزید جعفی» به هنگام روایت از آن گرامی می‌گفت: «وصی اوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین مرا چنین روایت کرد» [۹ ...]. مردی از «عبد الله عمر» مساله‌ی پرسید و او در پاسخ درماند، به سؤال کننده

امام باقر را نشان داد و گفت از این کودک بی‌رس و مرا نیز از پاسخ او آگاه ساز. آن مرد از امام پرسید و پاسخی قانع کننده شنید و برای «عبد الله عمر» بازگو کرد، عبد الله گفت: اینان خاندانی هستند که دانششان خداداد است [۱۰]. «ابو بصیر» می گوید: با امام باقر علیه السلام به مسجد مدینه وارد شدیم، مردم در رفت و آمد بودند. امام به من فرمود: از مردم بی‌رس آیا مرا می بینند؟ از هر که پرسیدم آیا ابوجعفر را دیده ای پاسخ منفی شنیدم، در حالیکه امام در کنار من ایستاده بود. در این هنگام یکی از دوستان حقیقی آن حضرت «ابو هارون» که نابینا بود به مسجد در آمد. امام فرمود: از او نیز بی‌رس. از ابو هارون پرسیدم: آیا ابو جعفر را دیدی؟ فوراً پاسخ داد: مگر کنار تو نایستاده است؟ گفتم: از کجا دریافتی؟ گفت: چگونه ندانم در حالی که او نور رخشنده ای است [۸]. و نیز «ابو بصیر» می گوید: امام باقر (ع) از یکی از آفریقائیان حال یکی از شیعیان خود به نام «راشد» را جویا شد. پاسخ داد خوب بود و سلام می رساند. امام فرمود خدا رحمتش کند. با تعجب گفتم: مگر او مرده است؟ فرمود: آری. گفت: چه وقت در گذشت؟ فرمود: دو روز پس از خارج شدن تو. گفت: به خدا سوگند او بیمار نبود ... فرمود: مگر هر کس می میرد به جهت بیماری است؟ آنگاه ابوبصیر از امام در مورد آن در گذشته سؤال کرد. امام فرمود: او از دوستان و شیعیان ما بود، گمان می کنی که چشمهای بینا و گوشهای شنوایی برای ما همراه شما نیست و چه پندار نادرستی است! به خدا سوگند هیچ چیز از کردارتان بر ما پوشیده نیست پس ما را نزد خودتان حاضر بدانید و خود را به کار نیک عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به همین نشانه و علامت شناخته شوید. من فرزندان و شیعیانم را به این برنامه فرمان می دهم [۹]. یکی از راویان می گوید در کوفه به زنی قرآن می آموختم، روزی با او شوخی کردم، بعد به دیدار امام باقر شتافتم، فرمود: آنکه (حتی) در پنهان مرتکب گناه شود خداوند به او اعتنا و توجهی ندارد، به آن زن چه گفتی؟ از شرمساری چهره ام را پوشاندم و توبه کردم، امام فرمود: تکرار نکن [۱۰].

اخلاق امام علیه السلام

مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود و به خانه‌ی امام بسیار می آمد و به آن گرمی می گفت ...: «در روی زمین بغض و کینه‌ی کسی را بیش از تو در دل ندارم و با هیچ کس بیش از تو و خاندانت دشمن نیستم! و عقیده ام آن است که اطاعت خدا و پیامبر و امیرمؤمنان در دشمنی با توست، اگر می بینی به خانه‌ی تو رفت و آمد دارم بدان جهت است که تو مردی سخنور و ادیب و خوش بیان هستی!» در عین حال امام علیه السلام با او مدارا می فرمود و به نرمی سخن می گفت. چندی بر نیامد که شامی بیمار شد و مرگ را رویا روی خویش دید و از زندگی نومید شد، پس وصیت کرد که چون در گذرد ابوجعفر «امام باقر» بر او نماز گزارد. شب به نیمه رسید و بستگانش او را تمام شده یافتند، بامداد وصی او به مسجد آمد و امام باقر علیه السلام را دید که نماز صبح به پایان برده و به تعقیب [۱۱] نشسته است، و آن گرمی همواره چنین بود که پس از نماز به ذکر و تعقیب می پرداخت. عرض کرد: آن مرد شامی به دیگر سرای شتافته و خود چنین خواسته که شما بر او نماز گزارید. فرمود: او نمرده است ... شتاب مکنید تا من بیایم. پس برخاست و وضو و طهارت را تجدید فرمود و دو رکعت نماز خواند و دستها را به دعا برداشت، سپس به سجده رفت و همچنان تا بر آمدن آفتاب، در سجده ماند، آنگاه به خانه‌ی شامی آمد و بر بالین او نشست و او را صدا زد و او پاسخ داد، امام او را بر نشاند و پشتش را به دیوار تکیه داد و شربت طلیید و به کام او ریخت و به بستگانش فرمود غذاهای سرد به او بدهند و خود بازگشت. دیری بر نیامد که شامی شفا یافت و به نزد امام آمد و عرض کرد: «گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردمانی» [۱۲]. «محمد بن منکدر» -از صوفیان آن روزگار- می گوید: در روز بسیار گرمی از مدینه بیرون رفتم، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم -همراه با دو تن از غلامانشان- یا دو تن از دوستانش -از سرکشی به مزرعه‌ی خویش باز می گردد با خود گفتم: مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی در پی دنیا است! باید او را پند دهم. نزدیک آمدم و سلام کردم، امام در حالی که عرق از سر و رویش می ریخت با تندی پاسخ داد. گفتم: خدا ترا به سلامت بدارد آیا شخصیتی چون شما در این هنگام و با این حال در پی دنیا می

رود! اگر در این حالت مرگ در رسد چه می کنی؟ فرمود به خدا سوگند اگر مرگ در رسد در حال اطاعت خداوند خواهم بود زیرا من بدینوسیله خود را از تو و دیگر مردمان بی نیاز می سازم، از مرگ در آن حالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم. گفتم: رحمت خدا بر تو باد، می پنداشتم که شما را پند می دهم اما تو مرا پند دادی و آگاه ساختی [۱۳].

امام علیه السلام و امویان

امام چه خانه نشین باشد و چه در متن اجتماع در مقام امامتش تفاوتی رخ نمی دهد زیرا امامت چونان رسالت، منصبی است خدایی و مردمان را نمی رسد که به دلخواه خویش امامی برگزینند. غاصبان و متجاوزان همواره به مقام والای امام رشک می بردند و بهر وسیله برای غصب و تصرف حکومت و خلافت که ویژه امامان بود دست می یازیدند و در راه این منظور از هیچ جنایتی نیز باک نداشتند. امامت امام در زمان خلافت ولید و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بوده است. برخی از دوران امامت امام باقر علیه السلام مقارن حکومت ظالمانه‌ی هشام بن عبدالملک اموی می بود و هشام و دیگر امویان به خوبی می دانستند که اگر حکومت ظاهر را با ستم و جنایت به غصب گرفته اند هرگز نمی توانند حکومت در دلها را از خاندان پیامبر برابیند. عظمت معنوی امامان گرامی چنان گیرا بود که گاه دشمنان و غاصبان خود مرعوب می ماندند و به تواضع برمی خاستند: هشام در یکی از سالها به حج آمده بود و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز جزو حاجیان بودند، روزی امام صادق (ع) در اجتماع عظیم حج ضمن خطابه ای فرمود: «سپاس خدای را که محمد (ص) را به راستی فرستاد و ما را به او گرامی ساخت، پس ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم، رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شور بخت آنکه با ما دشمنی ورزد». امام صادق علیه السلام بعدها می فرمود: گفتار مرا به هشام خبر بردند ولی متعرض ما نشد تا به دمشق بازگشت و ما نیز به مدینه برگشتیم به حاکم خود در مدینه فرمان داد تا من و پدرم را به دمشق بفرستد. به دمشق در آمدیم و هشام تا سه روز ما را بار نداد، روز چهارم بر او وارد شدیم، هشام بر تخت نشسته بود و درباریان در برابرش به تیر اندازی و هدف گیری سرگرم بودند. هشام پدرم را به نام صدا زد و گفت: با بزرگان قبیله ات تیراندازی کن. پدرم فرمود: من پیر شده ام و تیراندازی از من گذشته است، مرا معذور دار. هشام اصرار ورزید و سوگند داد که باید این کار را بکنی و به پیر مردی از بنی امیه گفت کمانت را به او بده پدرم کمان برگرفت و تیری به زه نهاد و پرتاب کرد، اولین تیر درست در وسط هدف نشست، دومین تیر را در کمان نهاد و چون نشست از پیکان برداشت بر پیکان تیر اول فرود آمد و آن را شکافت، تیر سوم بر دوم و چهارم بر سوم ... و نهم بر هشتم نشست، فریاد از حاضران برخاست، هشام بی قرار شد و فریاد زد: آفرین اباجعفر! تو در عرب و عجم سر آمد تیراندازی، چطور می پنداری زمان تیراندازی تو گذشته است ... و در همان هنگام تصمیم بر قتل پدرم گرفت و سر به زیر افکنده فکر می کرد و ما در برابر او ایستاده بودیم، ایستادن ما طولانی شد و پدرم از این بابت به خشم آمد و آن گرامی چون خشمگین می شد به آسمان می نگریست و خشم در چهره اش آشکار می شد، هشام غضب او را دریافت و ما را به سوی تخت خود فرا خواند و خود برخاست و پدرم را در برگرفت و او را بر دست راست خود بر تخت نشانید و ما نیز در برگرفت و بر دست راست پدرم نشانید، و با پدرم به گفتگو نشست و گفت: قریش تا چون تویی را در میان خود دارد بر عرب و عجم فخر می کند، آفرین بر تو، تیراندازی را چنین از چه کسی و در چند مدت آموخته ای؟ پدرم فرمود: می دانی که مردم مدینه تیراندازی می کنند و من در جوانی مدتی به این کار می پرداختم و بعد ترک کردم تا هم اکنون که تو از من خواستی. هشام گفت از آنگاه که خویش را شناختم تا کنون تیراندازی بدین زبردستی ندیده بودم و گمان نمی کنم کسی در روی زمین چون تو بر این هنر توانا باشد، آیا فرزندان جعفر نیز می تواند همچون تو تیراندازی کند؟ فرمود: ما «کمال» و «تمام» را به ارث می بریم، همان کمال و تمامی که خدا بر پیامبرش فرود آورد آنجا که می فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۱۴] زمین از کسی که بر این

کارها کاملاً توانا باشد خالی نمی ماند. چشم هشام با شنیدن این جملات در حدقه گردید و چهره اش از خشم سرخ شد، اندکی سر فرو افکند و دوباره سر برداشت و گفت: مگر ما و شما از دودمان «عبد مناف» نیستیم که در نسبت برابریم؟ امام فرمود: آری اما خدا ما را ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است. پرسید: مگر خدا پیامبر را از خاندان «عبد مناف» به سوی همه‌ی مردم و برای همه‌ی مردم از سفید و سیاه و سرخ نفرستاده است؟ شما از کجا این دانش را به ارث برده اید در حالی که پس از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود و شما میان پیامبر نیستید؟ امام بی درنگ فرمود: خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: «زبان‌ت را پیش از آنکه به تو وحی شود برای خواندن قرآن حرکت مده» [۱۵] پیامبری که به تصریح این آیه زبانش تابع وی است به ما ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است و به همین جهت با برادرش علی (ع) اسراری را می گفت که به دیگران هرگز نگفت و خداوند در این باره می فرماید: «و تعیها اذن واعیة» [۱۶] - یعنی آنچه به تو وحی می شود و اسرار تو را - گوشی فرا گیرنده فرا می گیرد. و پیامبر خدا به علی (ع) فرمود: از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد. و نیز علی بن ابیطالب (ع) در کوفه فرمود «پیامبر خدا هزار در از دانش به روی من گشود که از هر در هزار در دیگر گشوده شد...» همانطور که خداوند پیامبر را کمالاتی ویژه داد پیامبر (ص) نیز علی (ع) را برگزید و چیزهایی به او آموخت که به دیگران نیاموخت و دانش ما از آن منبع فیاض است و تنها ما آن را به ارث برده ایم نه دیگران. هشام گفت: علی مدعی علم غیب بود حال آنکه خدا کسی را بر غیب دانا نساخت. پدرم فرمود: خدا بر پیامبر خویش کتابی فرود آورد که در آن همه چیز از گذشته و آینده تا روز رستخیز بیان شده است زیرا در همان کتاب می فرماید: «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیئی» [۱۷] - بر تو کتابی فرو فرستادیم که بیان کننده‌ی همه چیز است - و در جای دیگر فرمود: «همه چیز را در کتاب روشن به حساب آورده ایم» [۱۸] و نیز: هیچ چیز را در این کتاب فرو گذار نکردیم [۱۹] و خداوند به پیامبر فرمان داد همه‌ی اسرار قرآن را به علی بیاموزد، و پیامبر به امت می فرمود: علی از همه‌ی شما در قضاوت داناتر است... هشام ساکت ماند... و امام از بارگاه او خارج شد. [۲۰].

امام علیه السلام با مخالفان احتجاج می کند

«عبد الله بن نافع» از دشمنان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بود و می گفت: اگر در روی زمین کسی بتواند مراقب سازد که در کشتن «خوارج نهروان» حق با علی بوده است من بدو روی خواهم آورد. اگر چه در مشرق یا مغرب بوده باشد. به عبد الله گفتند: آیا می پنداری فرزندان علی (ع) نیز نمی توانند به تو ثابت کنند؟ گفت مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند: این خود سند نادانی توست! مگر ممکن است در دودمان حضرت علی (ع) دانشمندی نباشد؟! پرسید: در این زمان دانشمندان کیست، امام باقر علیه السلام را به او معرفی کردند و او با یاران خویش به مدینه آمد و از امام تقاضای ملاقات کرد... امام به یکی از غلامان خویش فرمان داد بار و بنه‌ی او را فرود آورد و به او بگوید فردا نزد امام حاضر شود. بامداد دیگر عبدالله با یاران خویش به مجلس امام آمد و آن گرامی نیز فرزندان و بازماندگان مهاجران و انصار را فرا خواند و چون همه گرد آمدند امام در حالیکه جامه ای سرخ فام بر تن داشت و دیدارش چون ماه فریبنده و زیبا بود فرمود: سپاس ویژه خدایی است که آفریننده‌ی زمان و مکان و چگونگی هاست حمد خدایی را که نه چرت دارد و نه خواب آنچه در آسمانها و زمین است ملک اوست... گواهم که جز «الله» خدایی نیست و «محمد» بنده‌ی برگزیده و پیامبر اوست، سپاس خدایی را که به نبوتش ما را گرامی داشت و به ولایتش ما را مخصوص گردانید. ای گروه فرزندان مهاجر و انصار! هر کدامتان فضیلتی از علی بن ابیطالب به خاطر دارید بگویید. حاضران هر یک فضیلتی بیان کردند تا سخن به «حدیث خیبر» رسید، گفتند: پیامبر در نبرد با یهودان خیبر، فرمود. «لا عین الراية غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرارا غیر فرار لا - یرجع حتی یفتح الله علی یدی» «فردا پرچم را به مردی می سپارم که دوستدار خدا و پیامبر است و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند، رزم آوری است که هرگز فرار نمی کند و از نبرد فردا باز نمی

گردد تا خداوند به دست او حصار یهودیان را فتح فرماید. - و دیگر روز پرچم را به امیرمؤمنان سپرد و آن گرامی با نبردی شگفتی آفرین یهودیان را منهزم ساخت و قلعه‌ی عظیم آنان را گشود. امام باقر (ع) به عبد الله بن نافع فرمود: درباره‌ی این حدیث چه می‌گویی؟ گفت: حدیث درستی است اما علی بعدها کافر شد و خوارج را به ناحق کشت! فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند، آیا خدا آنگاه که علی را دوست می‌داشت می‌دانست که او «خوارج» را می‌کشد یا نمی‌دانست؟ اگر بگویی خدا نمی‌دانست کافر خواهی بود. گفت: می‌دانست. فرمود: خدا او را بدان جهت که فرمانبردار اوست دوست می‌داشت یا به جهت نافرمانی و گناه. گفت: چون فرمانبردار خدا بود خداوند او را دوست می‌داشت (یعنی اگر در آینده نیز گناهکار می‌بود خداوند می‌دانست و هرگز دوستدار او نمی‌بود پس معلوم می‌شود کشتن خوارج طاعت خدا بوده است) فرمود: برخیز که محکوم شدی و جوابی نداری. عبد الله برخاست و این آیه را تلاوت کرد: «حتی یتبین لكم الخیط الایض من الخیط الاسود من الفجر» [۲۱] - اشاره به آنکه حقیقت چون سپیده صبح آشکار شد - و گفت «خدا بهتر می‌داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد» [۲۲] و [۲۳].

ضرب سکه‌ی اسلامی به دستور امام باقر علیه السلام

برخی از دانشمندان این موضوع را به امام سجاد علیه السلام نسبت داده‌اند و برخی دیگر گفته‌اند امام باقر (ع) به دستور امام سجاد علیه السلام این پیشنهاد را کرده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب العقد المنیر ج ۱ مراجعه شود. در سده‌ی اول هجری صنعت کاغذ در انحصار رومیان بود و مسیحیان مصر نیز که کاغذ می‌ساختند به روش رومیان و بنا بر مسیحیت نشان «اب و ابن و روح» بر آن می‌زدند، «عبدالملک اموی» مرد زیرکی بود، کاغذی از این گونه را دید و در مارک آن دقیق شد و فرمان داد آن را برای او به عربی ترجمه کنند، و چون معنای آن را دریافت خشمگین شد که چرا در مصر که کشوری اسلامی است باید مصنوعات چنین نشانی داشته باشد، بی‌درنگ به فرماندار مصر نوشت که از آن پس بر کاغذها شعار توحید - شهد الله انه لا اله الا هو - بنویسند و نیز به فرمانداران سایر ایالات اسلامی نیز فرمان داد کاغذهایی را که نشان مشرکانه‌ی مسیحیت دارد از بین ببرند و از کاغذهای جدید استفاده کنند. کاغذهای جدید با نشان توحید اسلامی رواج یافت و به شهرهای روم نیز رسید و خبر به قیصر بردند و او در نامه‌ی بی‌به «عبدالملک» نوشت: صنعت کاغذ همواره با نشان رومی می‌بود و اگر کار تو در منع آن درست است پس خلفای گذشته‌ی اسلام خطا کار بوده‌اند و اگر آنان به راه درست رفته‌اند پس تو در خطا هستی [۲۴]، من همراه این نامه برای تو هدیه‌ای لایق فرستادم و دوست دارم که اجناس نشان دار را به حال سابق واگذاری و پاسخ مثبت تو موجب سپاسگزاری ما خواهد بود. عبدالملک هدیه را پذیرفت و به قاصد قیصر گفت: این نامه پاسخی ندارد. قیصر دیگر بار هدیه‌ای دو چندان دفعه‌ی پیش برای او گسیل داشت و نوشت: گمان می‌کنم چون هدیه را ناچیز دانستی نپذیرفتی، اینک دو برابر فرستادم و مایلم هدیه را همراه با خواسته‌ی قبلی من بپذیری. عبدالملک باز هدیه را رد کرد و نامه را نیز بی‌جواب گذاشت. قیصر این بار به عبدالملک نوشت: دو بار هدیه‌ی مرا رد کردی و خواسته‌ی مرا بر نیوردی برای سوم بار هدیه را دو چندان سابق فرستادم و سوگند به مسیح اگر اجناس نشان دار را به حال پیش برنگردانی فرمان می‌دهم تا زر و سیم را با دشنام به پیامبر اسلام سکه بزنند و تو می‌دانی که ضرب سکه ویژه‌ی ما رومیان است، آنگاه چون سکه‌ها را با دشنام به پیامبرتان بینی عرق شرم بر پیشانی‌ت می‌نشیند، پس همان بهتر که هدیه را بپذیری و خواسته‌ی ما را بر آوری تا روابط دوستانه مان چون گذشته پا بر جا بماند. عبدالملک در پاسخ بیچاره ماند و گفت فکر می‌کنم که ننگین‌ترین مولودی که در اسلام زاده شده من باشم که سبب این کار شدم که به رسول خدا (ص) دشنام دهند و با مسلمانان به مشورت پرداخت ولی هیچکس نتوانست چاره‌ای بیندیشد، یکی از حاضران گفت: تو خود راه چاره را می‌دانی اما به عمد آن را وا می‌گذاری! عبدالملک گفت: وای بر تو، چاره‌ای که من می‌دانم کدامست؟ گفت: باید از «باقر» اهل بیت چاره‌ی این مشکل را بجویی. عبدالملک گفتار او را تصدیق کرد و به فرماندار مدینه نوشت «امام باقر» (ع) را با احترام به شام بفرستد، و

خود فرستاده‌ی قیصر را در شام نگهداشت تا امام علیه السلام به شام آمد و داستان را به او عرض کردند، فرمود: تهدید قیصر در مورد پیامبر (ص) عملی نخواهد شد و خداوند این کار را بر او ممکن نخواهد ساخت و راه چاره نیز آسان است، هم اکنون صنعتگران را گرد آور تا به ضرب سکه پردازند و بر یک رو سوره‌ی توحید و بر روی دیگر نام پیامبر (ص) را نقش کنند و بدین ترتیب از مسکوکات رومی بی‌نیاز می‌شویم. و توضیحاتی نیز در مورد وزن سکه‌ها فرمود تا وزن هر ده درهم از سه نوع سکه هفت مثقال باشد [۲۵] و نیز فرمود نام شهری که در آن سکه می‌زنند و تاریخ سال ضرب را هم بر سکه‌ها درج کنند. عبدالملک دستور امام را عملی ساخت و به همه‌ی شهرهای اسلامی نوشت که معاملات باید با سکه‌های جدید انجام شود و هر کس از سابق سکه‌ای دارد تحویل دهد و سکه‌ی اسلامی دریافت دارد، آنگاه فرستاده‌ی قیصر را از آنچه انجام شده بود آگاه ساخت و باز گرداند. قیصر را از ماجرا خبر دادند و درباریان از او خواستند تا تهدید خود را عملی سازد، قیصر گفت: من خواستم عبدالملک را به خشم آورم و اینک این کار بیهوده است چون در بلاد اسلام دیگر با پول رومی معامله نمی‌کنند [۲۶].

اصحاب امام علیه السلام

در مکتب امام ابو جعفر باقر العلوم- که درود فرشتگان بر او- شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتند که اینک به نام برخی از آنان اشاره می‌شود: ۱- «ابان بن تغلب»: محضر سه امام را دریافته بود- امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام- ابان از شخصیت‌های علمی عصر خود بود و در تفسیر، حدیث، فقه، قرائت و لغت تسلط بسیاری داشت. والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر (ع) بدو فرمود در مسجد مدینه بنشین و برای مردمان فتوی بده زیرا دوست دارم مردم چون تویی را در میان شیعیان ما ببینند. ابان هر وقت به مدینه می‌آمد حلقه‌های درس می‌شکست و در مسجد جایگاه خطابه‌ی پیامبر را برای تدریس او خالی می‌کردند. چون خبر درگذشت ابان را به امام صادق (ع) عرض کردند فرمود: به خدا سوگند مرگ ابان قلبم را به درد آورد. [۲۷].

۲- «زراره»: دانشمندان شیعه میان پروردگان امام باقر و امام صادق علیهما السلام شش تن را برتر می‌شمردند و زراره یکی از آنهاست. امام صادق (ع) خود می‌فرمود: اگر «برید بن معویه» و «ابو بصیر» و «محمد بن مسلم» و «زراره» نمی‌بودند آثار پیامبری (معارف شیعه) از میان می‌رفت، آنان بر حلال و حرام خدا امانند. و باز می‌فرمود: «برید» و «زراره» و «محمد بن مسلم» و «احول» در زندگی و مرگ نزد من محبوبترین مردمانند. زراره در دوستی امام چنان استوار بود که امام صادق علیه السلام ناگزیر شد برای حفظ جان او به عیجویی و بدگویی او تظاهر کند و در پنهان بدو پیام داد اگر از تو بدگویی می‌کنم برای ایمن داشتن توست زیرا دشمنان، ما را به هر کس علاقمند ببینند به آزار او می‌کوشند... و تو به دوستی ما شهرت داری و من ناچارم چنین تظاهر کنم... زراره از قرائت و فقه و کلام و شعر و ادب عرب بهره‌ای گسترده داشت و نشانه‌های فضیلت و دینداری در او آشکار بود. [۲۸]. ۳- «کمیت اسدی»: شاعری سر آمد بود و زبان گویایش در قالب نغز شعر در دفاع از اهل بیت سخنان پر مغز می‌سرود، شعرش چنان کوبنده و رسواگر بود که پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می‌شد. باز گو کردن حقایق و به ویژه دفاع از اهل بیت پیامبر در آن زمان چنان خطرناک بود که جز مردان مرد جرات اقدام بدان نداشتند، و کمیت از قویترین چهره‌هایی است که در دوران حکومت اموی از مرگ نهراسید و تا آنجا که یارایش بود حق گفت و سیمای امویان را بر مردم آشکار ساخت. کمیت در برخی از اشعار خویش امامان راستین را در برابر بنی امیه چنین معرفی می‌کند: «آن راهبران دادگر همچون بنی امیه نیستند که انسانها و حیوانها را یکی بدانند، آنان همچون عبدالملک و ولید و سلیمان و هشام اموی نیستند که چون بر منبر نشینند سخنانی بگویند که خود هرگز عمل نمی‌کنند، امویان سخنان پیامبر را می‌گویند اما خود کارهای زمان جاهلیت را انجام می‌دهند» [۲۹].

کمیت شیفته‌ی امام باقر (ع) بود و در راه این مهر خویشتن را فراموش می‌کرد، روزی در برابر امام و در مدح او اشعار شیوایی را که سروده بود می‌خواند، امام به کعبه رو کرد و سه بار فرمود: خدایا کمیت را رحمت کن آنگاه به کمیت فرمود صد هزار درهم

از خاندانم برای تو جمع آوری کرده ام. کمیت گفت: به خدا سوگند هرگز سیم و زر نمی خواهم، فقط یکی از پیراهنهای خود را به من عطا فرماید. و امام پیراهن خود را به او داد. [۳۰]. روزی دیگر در خدمت امام باقر نشسته بود، امام به دلتنگی از زمانه این شعر بر خواند: ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شاتم او حاسد «رادمردانی که مردم در پناهشان زندگی می کردند رفتند و جز حسودان یا بدگویان کسی باقی نمانده است» کمیت فوراً پاسخ داد: و بقی علی ظهر البسیطه واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد «اما بر روی زمین یک تن از آن بزرگمردان باقی است که هم او مراد جهانیان است و تو آن یک تن هستی». [۳۱]. ۴- «محمد بن مسلم»: فقیه اهل بیت و از یاران راستین امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، چنانکه گفتیم امام صادق (ع) او را یکی از آن چهار تن به شمار آورده که آثار پیامبری به وجودشان پا بر جا و باقی است. محمد کوفی بود و برای بهره گرفتن از دانش بیکران امام باقر (ع) به مدینه آمد و چهار سال در مدینه ماند. «عبد الله بن ابی یعفر» می گوید به امام صادق (ع) عرض کردم گاه از من سئوالاتی می شود که پاسخ آن را نمی دانم و به شما نیز دسترسی ندارم، چه کنم؟ امام «محمد بن مسلم» را به من معرفی کرد و فرمود: چرا از او نمی پرسی [۳۲]. در کوفه زنی شب هنگام به خانه ی محمد بن مسلم آمد و گفت: همسر پسر مرده است و فرزندی زنده در شکم دارد، تکلیف ما چیست؟ «محمد بن مسلم» گفت: بنابر آنچه امام باقر العلوم (ع) فرموده است باید شکم او را بشکافتند و بچه را بیرون آورند، سپس مرده را دفن کنند. آنگاه از زن پرسید مرا از کجا یافتی؟ زن گفت: این مساله را به نزد «ابو حنیفه» بردم و او گفت در این باره چیزی نمی دانم ولی به نزد محمد بن مسلم برو و اگر فتوایی داد مرا آگاه ساز ... دیگر روز محمد بن مسلم در مسجد کوفه «ابو حنیفه» را دید که در جمع اصحاب خویش همان مساله را طرح کرده می خواهد پاسخ را به نام خود به آنان بگوید! «محمد» به طعنه سرفه ای کرد و ابو حنیفه دریافت و گفت «خدایت بیامرزد بگذار زندگی کنیم» [۳۳].

شهادت امام علیه السلام

امام گرامی باقر العلوم، هفتم ذیحجه ی سال ۱۱۴ هجری در پنجاه و هفت سالگی در زمان ستمگر اموی «هشام بن عبدالملک» مسموم و شهید شد، در شامگاه وفات به امام صادق علیه السلام فرمود: «من امشب جهان را بدرود خواهم گفت، هم اکنون پدرم را دیدم که شربت گوارا نزد من آورد و نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد» دیگر روز تن پاک آن دریای بیکران دانش خدایی را در خاک بقیع کنار آرامگاه امام مجتبی و امام سجاد علیهما السلام به خاک سپردند، سلام خدا بر او باد [۳۴]. و اینک در نشیب پایان موجی از دانش آن گرامی را در سخنان زیر به تماشا بنشینیم: دروغ خرابی ایمان است [۳۵]. مؤمن، ترسو و حریص و بخیل نمی شود [۳۶]. حریص بر دنیا همچون کرم ابریشم است که هر چه پيله را بر خود بیشتر بپیچد بیرون آمدنش مشکلتر می شود [۳۷]. از طعن بر مؤمنان پرهیزید [۳۸]. برادر مسلمانان را دوست بدار و برای او آنچه برای خود می خواهی بخواه و آنچه را بر خود نمی پسندی بر او نپسند [۳۹]. اگر مسلمانی برای دیدار یا حاجتی به خانه ی مسلمانی بیاید و او در خانه باشد و اجازه ی ورود به او ندهد و خود نیز به دیدار او بیرون نیاید، پیوسته این صاحب خانه در لعنت خدا خواهد بود تا آنگاه که یکدیگر را ملاقات کنند [۴۰]. همانا خداوند با حیا و بردبار را دوست می دارد [۴۱]. آنکه خشمش را از مردم باز دارد خداوند عذاب قیامت را از او باز دارد [۴۲]. آنانکه امر به معروف و نهی از منکر را عیب می دانند بد مردمانی هستند [۴۳]. همانا خداوند بنده ای را که دشمن داخل خانه ی او شود و او با وی مبارزه نکند دشمن دارد [۴۴]. «پایان»

پاورقی

[۱] مصباح المتجهد شیخ طوسی ص ۵۵۷. [۲] امام صادق (ع) درباره «ام عبد الله» فرمود از زنهای با ایمان و پرهیزکار و نیکو کار بود ... تواریخ النبى و الآل تستری ص ۴۷. [۳] امالی شیخ صدوق ص ۲۱۱ چاپ سنگی. [۴] علل الشرایع شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۲۲

چاپ قم. [۵] ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۶ چاپ آخوندی. [۶] ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۶ چاپ آخوندی. [۷] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۹ چاپ نجف. [۸] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج راوندی. [۹] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج راوندی. [۱۰] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۷ به نقل از خرائج راوندی. [۱۱] تعقیب: دعاها و ذکرهایی است که بدون فاصله پس از نماز می خوانند. [۱۲] امالی شیخ طوسی ص ۲۶۱ چاپ سنگی با اختصار. [۱۳] ارشاد مفید چاپ آخوندی ص ۲۴۷. [۱۴] سوره ی مائده آیه ۳. [۱۵] سوره ی القیامه آیه ۱۶. [۱۶] سوره ی الحاقه آیه ۱۲. [۱۷] سوره ی نحل آیه ۸۹. [۱۸] سوره ی یس آیه ۱۲. [۱۹] سوره ی انعام آیه ۳۸. [۲۰] دلائل الامامة طبری شیعی ص ۱۰۴-۱۰۶ چاپ دوم نجف. با اختصار و نقل به معنی در پاره ای از جملات. [۲۱] سوره ی بقره آیه ۱۸۷. [۲۲] سوره ی انعام آیه ۱۲۴. [۲۳] مستفاد از کافی ج ۸ ص ۳۴۹. [۲۴] قیصر با این مقدمه می خواست تعصب عبدالملک را بر انگیزد تا برای تصویب کار خلفای گذشته از منع کاغذ رومی دست باز دارد. [۲۵] امام علیه السلام فرمود: سه نوع سکه ضرب شود، نوع اول هر درهم یک مثقال و ده درهم آن ۱۰ مثقال، و نوع دوم هر ده درهم ۶ مثقال و نوع سوم هر ده درهم ۵ مثقال باشد بدین ترتیب هر سی درهم از سه نوع ۲۱ مثقال می شد و این برابر با سکه های رومی بود و مسلمانان موظف بودند سی درهم رومی که ۲۱ مثقال بود بیاورند و سی درهم جدید بگیرند. [۲۶] «المحاسن و المساوی بیهقی» ج ۲ ص ۲۳۲-۲۳۶ چاپ مصر- «حیوة الحیوان دمیری» چاپ سنگی ص ۲۴ با اختصار و نقل به معنی در پاره ای از جملات توجه: در این داستان خواندیم که سکه های اسلامی در زمان امام باقر (ع) به صلاح دید آن بزرگوار ساخته و رائج شده است و این مطلب با آنچه در برخی از کتابها آمده است که در زمان حضرت علی (ع) در بصره به دستور آن حضرت سکه های اسلامی زده شده و آن حضرت پایه گذار آن بوده منافاتی ندارد زیرا منظور این است که آغاز سکه زدن در زمان حضرت علی علیه السلام بوده و تکمیل و شیوع آن در زمان امام باقر علیه السلام انجام شده است برای اطلاع بیشتر به کتاب غایة التعدیل مرحوم سردار کابلی ص ۱۶ مراجعه شود. [۲۷] جامع الروات ج ۱ ص ۹. [۲۸] جامع الروات ج ۱ ص ۱۱۷ و ۳۲۴-۳۲۵. [۲۹] الشیعة و الحاکمون ص ۱۲۸. [۳۰] سفینه البحار ج ۲ ص ۴۹۶. [۳۱] منتهی الآمال چاپ ۱۳۷۲ قمری ص ۷ ج ۲. [۳۲] تحفة الاحباب محدث قمی ص ۳۵۱-جامع الرواة ج ۲ ص ۱۶۴. [۳۳] رجال کشی ص ۱۶۲ چاپ دانشگاه مشهد. [۳۴] به کتاب های: کافی ج ۱ ص ۴۶۹ و ج ۵ ص ۱۱۷ و بصائر الدرجات ص ۱۴۱ چاپ سنگی و تواریخ النبی و الال تستری ص ۴۰ و انوار البهیة محدث قمی ص ۶۹ چاپ سنگی مراجعه شود. [۳۵] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴. [۳۶] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴. [۳۷] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴. [۳۸] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹. [۳۹] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹. [۴۰] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹. [۴۱] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹. [۴۲] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹. [۴۳] فروع کافی ص ۴۴۳. [۴۴] وسائل الشیعة ج ۲ ص ۴۳۳.

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org